



فصلنامه مطالعات فقه اقتصادی، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۱۴۰۰

نقش ساختارهای اقتصادی در گرایش به اقتدارگرایی و اندیشه میلیتاریستی در دوره رضاشاه

جواد مقیمی^{*۱}

۱. دکتری تخصصی علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: ساختارهای اقتصادی از جمله عوامل اثرگذار بر شکل‌گیری وضعیت نظام سیاسی و روشی است که یک نظام سیاسی توسط آنان شکل می‌گیرد و تداوم می‌یابد. از این جهت، ساختارهای اقتصادی ممکن است باعث شکل‌گیری اندیشه اقتدارگرایی و گرایش‌های میلیتاریستی در جوامع در حال توسعه از جمله جامعه ایرانی شوند. پژوهش حاضر به این مسأله در دوره پهلوی اول پرداخته است.

مواد و روش‌ها: این تحقیق از نوع نظری بوده روش تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی می‌باشد و روش جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای است و با مراجعه به اسناد، کتب و مقالات صورت گرفته است.

یافته‌ها: شرایط اقتصادی بهم ریخته، نابسامان، عدم وجود نظام اقتصادی مرکزی، فقدان نظام مالی مناسب برای درآمدزایی دولت و صرف هزینه‌ها در حوزه امور عمومی از جمله دلایلی است که باعث ظهور رضاشاه در عصر پس از قاجار شده بود. همچنین حمایت روشنفکران و نخبگان سیاسی از یک پادشاه مقتدر از جمله عوامل ظهور و تداوم حکومت رضاشاه بوده است.

ملاحظات اخلاقی: در مراحل مختلف نگارش مقاله حاضر، ضمن رعایت اصالت متون، اصول صداقت و امانت‌داری نیز رعایت شده است.

نتیجه‌گیری: شرایط متعددی بر تداوم اندیشه میلیتاریستی و اقتدارگرایی در دوره رضاشاه اثرگذار بود که از جمله ساختار رانتهی، وجود نظام ارباب-رعیتی جدید بر پایه قدرت گرفتن نظامیان و حلقه نزدیک به رضاشاه، درآمدهای هنگفت دولت مرکزی از مالیات، گمرک و نفت از جمله عواملی بود که باعث استقلال حکومت پهلوی از مردم و گرایش به اقتدارگرایی و اندیشه میلیتاریستی شده بود.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۶۱-۷۶

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۸

تاریخ اصلاح: ۱۳۹۹/۱۲/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۰۶

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۰۴/۰۱

واژگان کلیدی:

ساختار اقتصادی، اقتدارگرایی، میلیتاریستی

نویسنده مسوول:

جواد مقیمی

آدرس پستی:

ایران، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، گروه علوم سیاسی.

تلفن:

۰۹۱۲۴۰۹۲۲۰۱

کد ارکید:

0000-0003-4261-5284

پست الکترونیک:

Javadmoghimi6320@gmail.com

۱. مقدمه

عوامل متعددی در ظهور و تداوم حکومت رضاشاه در ایران معاصر نقش آفرینی کرده‌اند. در یک نگاه کلی، عامل گرایش به قدرت مطلقه و سلطانی رضاشاه و برقرار نشدن جامعه مدنی و بوجود آمدن رویکرد اقتدارگرایی و اندیشه میلیتاریستی در این دوران را باید در مولفه‌های قبل از سلطنت و به قدرت رسیدن وی بررسی کرد. مطالعه علل شکل نگرفتن جامعه مدنی در ساخت قدرت مطلقه رضاشاه، بدون توجه به زمینه‌های اجتماعی و سیاسی قبل از کودتا ۱۲۹۹ ناقص خواهد بود و می‌توان گفت که مولفه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قبل از کودتا و آرزوی روشنفکران و وطن‌پرستان در مورد شکل‌گیری دولت قوی مرکزی در ایران در وقوع کودتا و پدید نیامدن جامعه مدنی پس از آن موثر بود. به این صورت که با وقوع انقلاب مشروطه، پاره‌ای از نمادهای ظاهری جامعه مدنی به صورت قانون و مقررات به تصویب رسید ولی هرگز شکل عینی به خود نگرفت در نهایت انقلاب مشروطه به دلایلی چون ناآگاهی سیاسی- اجتماعی و بی‌سوادی توده‌ها، اختلاف‌نظرهای سیاسی یا وجود رابطه‌های گسسته در جامعه، دخالت قدرت‌های خارجی به ناکامی انجامید. همچنین وقوع جنگ جهانی اول و اشغال ایران، وقوع انقلاب سوسیالیستی در روسیه، گسترش جنبش‌های جدایی طلب در کشور و ناامنی‌های فزاینده حاصل از آن ناکام ماند.

از نظر سیاسی و اقتصادی، بریتانیا به دلیل وقوع انقلاب سوسیالیستی در روسیه و خطر نفوذ

کمونیسیم به ایران و تهاجم روسیه به هند از طریق ایران و حفظ شریان حیاتی خود در جنوب ایران و هند ضرورت دانست تا حکومت مقتدر مرکزی در ایران روی کار آورد. از طرف دیگر در بعد اجتماعی ناکامی نهضت مشروطه یعنی ناامنی‌های گسترده در سطح جامعه و تجربه ناموفق برقراری دموکراسی در ایران بنا به دلایلی که گفته شد افکار عمومی، روشنفکران، روزنامه‌نگاران و شاعران به دنبال «منجی» و در مشت آهنین بودند و این مسأله آرمان آنان شده بود و همه در آرزوی تحقق حکومت مقتدر مرکزی و دولت مدرن بودند تا ناامنی‌ها را در سطح کشور فرونشاندند و جامعه را به سعادت و ترقی برسانند و انجام کودتای بدون خونریزی و مقاومت، این ادعا را ثابت می‌کند، آنان در جهت تحقق آرمان خود به رضاخان یاری رساندند.

بنابراین رضاخان در چنین جوی با حمایت این احساسات عمومی به قدرت رسید ولی از احساسات عمومی در جهت تحقق آرمان خود به رضاخان یاری رساندند بنابراین رضاخان در چنین فضایی با حمایت این احساسات عمومی به قدرت وسیله ولی از احساسات عمومی در جهت تقویت قدرت مطلقه و شخص خود سوءاستفاده کرد (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ۲۹). با این حال، پژوهش حاضر درصدد است تا نقش ساختارهای اقتصادی در دوران قبل از رضاشاه و حین حکومت وی را در گرایش به اقتدارگرایی مورد بحث و بررسی قرار دهد.

۲. ملاحظات اخلاقی

در مراحل مختلف نگارش مقاله حاضر، ضمن رعایت اصالت متون، اصول صداقت و امانت‌داری نیز رعایت شده است.

۳. مواد و روش‌ها

این تحقیق از نوع نظری بوده روش تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی می‌باشد و روش جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای است و با مراجعه به اسناد، کتب و مقالات صورت گرفته است.

۴. یافته‌ها

شرایط اقتصادی بهم ریخته، نابسامان، عدم وجود نظام اقتصادی مرکزی، فقدان نظام مالی مناسب برای درآمدزایی دولت و صرف هزینه‌ها در حوزه امور عمومی از جمله دلایلی است که باعث ظهور رضاشاه در عصر پس از قاجار شده بود. همچنین حمایت روشنفکران و نخبگان سیاسی از یک پادشاه مقتدر از جمله عوامل ظهور و تداوم حکومت رضاشاه بوده است.

۵. بحث

۵-۱. نهادهای اقتصادی قدرتمند در عصر

ظهور رضاشاه

به طور کلی علل و عوامل داخلی و خارجی زمینه‌ساز اندیشه میلیتاریستی و اقتدارطلبی در دوره رضاشاه هستند؛ به گونه‌ای که هر یک از عوامل داخلی و خارجی تا اندازه‌ای در بوجود آمدن این گرایش دخیل بوده و یک علت عامل بوجود

آمدن قدرت مطلقه در این دوران نیست، بلکه عوامل مختلفی بر این روبه تأثیرگذار هستند. هر چند میزان تأثیرگذاری آنها از همدیگر متفاوت بوده است ولی نمی‌توان اقتدارطلبی جامعه ایران را به یک عامل نسبت داد. در اینجا می‌توان به نقش نهادهای داخلی و دخالت خارجی توجه نشان داد.

۵-۱-۱. فقدان نهادهای اقتصادی در دوره

آشوب

یکی از خصوصیات عصر مدرن، نهادسازی است که همواره در ایران دچار ضعف بوده است. با توجه به اینکه در زمان قاجار نیز نهادهای اقتصادی پایداری وجود نداشت، و شاهان قاجار با اعطای ولایت به خوانین، پول دریافت می‌کردند، عدم تمرکز و نهادسازی در کشور بوجود آمد (لمبتون، ۱۳۷۵، ۱۳۳). این مشکل در وهله اول، نخبگان سیاسی و روشنفکران عصر مشروطه را بر آن داشت تا در سایه حاکمی مقتدر، تمامیت ارضی ایران را حفظ نموده و گام‌های محکمی برای ورود ایران به عصر مدرنیته بردارند. به طور مشخص، درباره ساختارهای اقتصادی این دوره می‌توان استدلال کرد که ساختارهای پراکنده و بی‌انضباط و غالباً با غارت اموال کشور به سایر کشورهای غربی دنبال می‌شد و با قدرت گرفتن رضاخان در دوره پایانی حاکمیت قاجار، رویکرد اقتدارگرایی در کشور در حال نضج گرفتن بود.

با این حال، عدم شکل‌گیری نهادهای اقتصادی در کشورها و به طور کلی نهادهای سیاسی و اجتماعی، باعث گرایش افراد جامعه به شخصی قدرتمند است

که بتواند کشور را از بحران و بی‌نظامی خارج سازد. مفروض اساسی این است که ایستارها و رفتارهای افراد قدرتمند و اقتدارطلب در جوامعی که در آنها فرایندهای سیاسی، درون یکسری ساختارهای رسمی دولتی نهادینه نشده‌اند، هدایت‌کننده تغییرات سیاسی است. به نظر زونیس در جوامعی چون ایران که نهادها از اهمیت چندانی برخوردار نیستند، افراد در تعاملات خود جوهره فرایند سیاسی را تشکیل می‌دهند. بر همین اساس باید به مطالعه ابعاد روانی و شخصیتی آن افراد (رضاشاه) برای تحلیل و تبیین نتایج سیاسی و اقتصادی در جهت اقتدارگرایی پرداخت. بر این اساس، نظام سیاسی دوره رضاشاه متشکل از دو بازیگر اصلی (شاه و نخبگان سیاسی وی بود) چون در این نظام نخبگان نقش اصلی و اساسی را بازی می‌کنند (باتامور، ۱۳۷۱، ۱۰۳). این امر بیش از هر چیز بدلیل فقدان نهادهای مؤثر در جامعه و گرایش به سمت اقتدارگرایی از سوی رضاشاه بوده است.

به نظر می‌رسید رضاشاه به عنوان یک نظامی سابقه‌دار، به خوبی مشکل از هم گسیختگی اقتصادی و اجتماعی جامعه ایرانی را دریافته بود و درصدد برنامه‌ریزی برای بدست گرفتن قدرت و حاکم کردن اندیشه‌های ناسیونالیستی و اقتدارگرایی در کشور بوده است. شاه ایران (رضاشاه) دریافته بود که باید برای حفظ اقتدار و ثبات نظام سیاسی خود راه‌های پیوستن به طبقه نخبگان که همان تحصیلات و ثروت بود کنترل شدند، به این ترتیب شاه این توانایی را داشت که در اطراف خود نخبگان را گردآورد که هم به تاج و

تخت وی وفادار باشند و هم کورکورانه از او پیروی نمایند (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۱۲۳). علاوه بر این یک ضعف عمده دیگر نیز در کشور وجود داشت و آن هم عدم اعتماد نخبگان سیاسی به یکدیگر و تلاش برای کنار زدن یکدیگر از قدرت بوده است. فقر اقتصادی و فقدان سازوکارهای نهادی اقتصادی در دوره رضاشاه و حتی ماقبل آن باعث شد تا نخبگان سیاسی تنها آرمان خود را در ظهور پادشاهی مقتدر ببینند. از این جهت است که زونیس در کنار پرداختن به ویژگی‌های فرهنگی، روانشناختی ملت ایران به مسأله فقر اقتصادی و تأثیر آن بر ظهور اقتدارگرایی توجه نشان می‌دهد. وی چهار ویژگی عمده نخبگان ایران یعنی بدبینی سیاسی، عدم اعتماد شخصی، احساس ناامنی و سوءاستفاده بین افراد را معرفی می‌کند و توضیح می‌دهد که این ویژگی‌های فرهنگی که مواردی از جمله، سلطه‌پذیری به علت پادشاهی‌های طولانی بر این کشور، بی‌سوادی که ناشی از فقر اقتصادی و هرج و مرج داخلی بوده و... را می‌توان به آن اضافه نمود باعث می‌شود که حکومت‌ها مانند قیام و با اختیارات همه‌جانبه عمل کرده و مردم و جامعه هم از آن درخواست پاسخگویی و مشارکت نکنند و به مرور باعث ایجاد اقتدار، تثبیت و تحکیم این ویژگی اساسی در جامعه ایران باشند (زونیس، ۱۳۸۷، ۱۳۳). از این جهت مسائل اقتصادی نظیر فقدان نهادهای قدرتمند اقتصادی، ضعف و فقر مفرط و همچنین بهم ریختگی ناشی از سلطه دوره قاجار و از همه مهم‌تر توجه روشنفکران به ایجاد زیرساخت‌های قدرتمند توسط رضاشاه از جمله

به عقیده این متفکران، دولت استبدادی خود دارای ویژگی‌هایی است که قابل تقلیل به شخص حاکم نیست و سیری تاریخی- اجتماعی دارد (بدیع و بیرن بوم، ۱۳۸۷، ۱۶۳). بنابراین برای پی بردن به علل شکل‌گیری اقتدارگرایی و اندیشه میلیتاریستی در دوره رضاشاه می‌بایست به نقش ساختارهای اقتصادی توجه نمود. زیرا افراد نیز در بستر جامعه ظهور می‌کنند و هواداران خود را به دست می‌آورند. این نظریه در تقابل با دیدگاه یکسان گرفتن دولت استبدادی با ویژگی‌ها و خصوصیات سلطان (کارگزار) است که با توجه به رویکرد تقدم ساختارهای اقتصادی بر رفتارهای فردی رضاشاه نمی‌تواند تمامی ابعاد دولت استبدادی پهلوی اول را به ما نشان دهد. با این وجود در این نظریات، هرچند قدرت و ویژگی‌های فردی و شخصی رضاشاه را مؤثر می‌دانند، اما ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران از جمله ویژگی‌های جغرافیایی را باعث سر برآوردن استبداد در ایران می‌دانند. بدین ترتیب، در برابر دیدگاه فردگرایانه در وصف رضاشاه، که بر ویژگی‌های شخص حاکم و بیشتر به رابطه حاکم با اتباعش می‌پردازد و شاه را مستقل از جامعه می‌داند، نقش ساختارهای اقتصادی را در شکل‌گیری و تداوم اندیشه اقتدارگرایی عهد رضاشاه را مؤثر می‌داند. در واقع طرفداران نظریه ساختاری بودن استبداد و دولت مطلقه در ایران بر دیرپایی و اثرگذاری نهادهای اقتصادی، اجتماعی، وضعیت جغرافیایی و ساختارهای ذهنی - روانی در شکل‌دهی به ریخت عمومی حکومت در ایران تأکید دارند. در یک

عواملی بود که زمینه‌های لازم برای قدرت گرفتن وی و تداوم حکومت پهلوی اول را فراهم ساخته بود.

۵-۲. عوامل اقتصادی مؤثر بر اندیشه اقتدارگرایی و میلیتاریستی

در زمان افول حاکمیت قاجار بر ایران، یک دوره بی‌نظمی و آشوب در کشور ایجاد شد. هر یک در درون کشور از گروه و دسته خاصی حمایت کرده و باعث هرج و مرج داخلی شدند به گونه‌ای که مردم از زبان‌ها و اقوام مختلف به خاطر خستگی و خسارت زیادی که از این کشمکش‌ها و اختلافات متحمل می‌شدند به ایجاد یک قدرت متمرکز داخلی با تمام اختیارات یا به عبارتی با اختیارات مطلقه رضایت داده و از اینکه یکی بیاید و امنیت را برقرار سازد خشنود می‌شدند هر چند که بر جان و مال و... آنها مسلط باشد و این بود که در آستانه کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاء و رضاخان کوچکترین مقاومت و مخالفتی بروز نکرد و حداقل خونریزی نیز بوجود آمد. در اینجا می‌توان به نقش عوامل اقتصادی توجه نشان داد.

۵-۲-۱. تقدم ساختارهای اقتصادی بر رفتارهای پادشاه

در میان تحلیل‌های متعددی که از علل شکل‌گیری و تداوم سلطنت پهلوی سخن به میان آورده می‌شود، برخی بر رفتارهای فردی رضاشاه تأکید می‌کنند و برخی نیز نقش ساختارهای اجتماعی و اقتصادی را در ظهور رضاشاه مؤثر ارزیابی می‌کنند.

دسته‌بندی کلی می‌توان دو دسته این دیدگاه‌ها را از هم تفکیک کرد: (۱) کسانی که بر ساختارهای غیرفرهنگی تأکید دارند و (۲) نظریاتی که بر ساختارهای فرهنگی (روانی - ذهنی) تأکید دارند (طباطبایی‌فر، ۱۳۸۴، ۲۶).

برخی همانند آبراهامیان ناموزون بودن ساختار سیاسی و اجتماعی را عاملی در تاریخ معاصر ایران می‌دانند که سر بر آوردن رضاشاه در آن امری طبیعی است (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۴۳۲). همچنین جان فوران نیز با ایده مقاومت شکننده بر ویژگی‌های خاص جامعه ایرانی پس از هر بحرانی اشاره می‌کند و برخی دیگر نیز ساختارهای فرهنگی و روانی - جمعی را عاملی برای ظهور قدرت مدرن می‌دانند که رضاشاه سرآمد آن محسوب می‌شد. با این حال، شرایط و ویژگی‌های بیان شده به دنبال یک هدف بوده و آن هم برکشیدن جامعه ایرانی از ساختار اقتصادی فرتوت و سنتی و حرکت به سمت اقتصاد متمرکز و اداره اقتدارگرایانه آن بوده است. بدین معنا که در این عصر یک تغییر اساسی دنبال می‌شد و آن هم سوق دادن جامعه ایرانی از جامعه‌ای ایلاتی به جامعه‌ای مدرن و شهری است. بر همین اساس، تمرکزگرایی در حوزه جمعیت و مراکز شهری یکی از مشخصه‌های اساسی این دوره به شمار می‌رود. چنانچه تغییر اسامی شهرها و ولایت بسیار مورد توجه بود.

در حالی که رویکرد تمرکزگرایی در ساختار سیاسی - اداری کشور طی دوره حکومت رضاشاه (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰)، از عوامل اصلی توسعه‌نیافتگی

سیاسی ایران بوده است (مدیرشانه‌چی ۱۳۷۹). عوامل اقتصادی نظیر نیاز کشور به منابع مالی، ثبت عوارض گمرکی و دریافت آنان از خارج و همچنین اداره واحد آنان در زیر لوای دولت باعث شکل‌گیری اندیشه اقتدارگرایی در این دوره شده بود. علاوه بر این برای رتق و فتق امور، اداره امور شهرها و ایالات نیز نیازمند برنامه‌ریزی متمرکز بوده است که بتواند تمهیدات لازم برای ساماندهی به جامعه ایران را انجام دهد. تا جایی که به مقوله تقسیمات کشوری برمی‌گردد، تنها دوره نخست تمرکززدایی (سال‌های پس از مشروطه) است که شاهد برداشته شدن گام‌هایی برای مهار تمرکزگرایی در نظام تقسیم کشور هستیم، در حالی که تا پیش از این نظام مدونی در کشور وجود نداشت و تقسیمات کشوری تحت تأثیر علایق و ویژگی‌های شاه و دربار و میزان و کیفیت قدرت ایشان نسبت به امرا و والیان بود، با انقلاب مشروطه تمهیداتی برای تدوین علمی‌تر تقسیمات کشور، با رویکرد تمرکززدایی، در قالب قوانین مصوب مجلس شورای ملی اندیشیده شد. قانون ایالتی و ولایتی (۱۲۷۶) یکی از مطالبات انقلابیون، مشروطه بود که می‌خواست زمینه تأسیس انجمن‌های ایالتی و ولایتی و تمرکززدایی را فراهم کند. این قانون از یک سوی از تمرکز تمام قدرت اختیار و تصمیم‌گیری در پایتخت جلوگیری می‌کرد و امور محلی را به ایالت‌ها و ولایت‌ها تفویض می‌نمود. از سوی دیگر با پیش‌بینی برگزاری انتخابات عمومی برای تعیین اعضای انجمن‌ها، زمینه مشارکت مردمی را در تعیین مسئولان محلی فراهم می‌آورد.

دسته‌بندی کلی می‌توان دو دسته این دیدگاه‌ها را از هم تفکیک کرد: (۱) کسانی که بر ساختارهای غیرفرهنگی تأکید دارند و (۲) نظریاتی که بر ساختارهای فرهنگی (روانی - ذهنی) تأکید دارند (طباطبایی‌فر، ۱۳۸۴، ۲۶).

برخی همانند آبراهامیان ناموزون بودن ساختار سیاسی و اجتماعی را عاملی در تاریخ معاصر ایران می‌دانند که سر بر آوردن رضاشاه در آن امری طبیعی است (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۴۳۲). همچنین جان فوران نیز با ایده مقاومت شکننده بر ویژگی‌های خاص جامعه ایرانی پس از هر بحرانی اشاره می‌کند و برخی دیگر نیز ساختارهای فرهنگی و روانی - جمعی را عاملی برای ظهور قدرت مدرن می‌دانند که رضاشاه سرآمد آن محسوب می‌شد. با این حال، شرایط و ویژگی‌های بیان شده به دنبال یک هدف بوده و آن هم برکشیدن جامعه ایرانی از ساختار اقتصادی فرتوت و سنتی و حرکت به سمت اقتصاد متمرکز و اداره اقتدارگرایانه آن بوده است. بدین معنا که در این عصر یک تغییر اساسی دنبال می‌شد و آن هم سوق دادن جامعه ایرانی از جامعه‌ای ایلاتی به جامعه‌ای مدرن و شهری است. بر همین اساس، تمرکزگرایی در حوزه جمعیت و مراکز شهری یکی از مشخصه‌های اساسی این دوره به شمار می‌رود. چنانچه تغییر اسامی شهرها و ولایت بسیار مورد توجه بود.

در حالی که رویکرد تمرکزگرایی در ساختار سیاسی - اداری کشور طی دوره حکومت رضاشاه (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰)، از عوامل اصلی توسعه‌نیافتگی

در عصر پهلوی نیز این فرهنگ منحط توسط شخص شاه، درباریان و سایر وابستگان به شدت دنبال شد و با افزوده شدن درآمد نفت و سرازیر شدن آن به سوی کشور، باعث مساعدت فزاینده فضای اقتصادی برای رانت‌خواری و فساد گردید و وضعیت به قدری بغرنج گردید که شخص شاه در دادوستدهای خارجی بخصوص معاملات مربوط به خرید سلاح از شرکت‌های آمریکایی، حق و حساب می‌گرفت (فردوست، ۱۳۷۲، ۲۲۰).

رویه جدید در دولت رضاشاه نشان‌دهنده آن است که تفاوت‌های قابل توجهی به دوران قاجار پدید آمده بود. از جمله اینکه در دوره قاجار، برخی افراد و نزدیکان با رشوه دادن صاحب القابی می‌شدند که هرگز برای آن شایستگی نداشتند. حکام و پادشاهان قاجار نیز برای تأمین هزینه خوشگذرانی خود و همچنین پر شدن خزانه دولت، ایالات را به افراد نزدیک به خود می‌دادند و از این طریق نیز رانت‌ها و رشوه‌های کلان می‌گرفتند. حاکمان محلی نیز با زدوبندهای فراوان، مالیات را به حکومت مرکزی می‌دادند و ساختار اقتصادی مبتنی بر رانت‌جویی در کشور شکل گرفت. از طرفی ائتلاف اموال عمومی و غارت بیت‌المال که خوشگذرانی و عشرت شاهان قاجار می‌گردید، در دوره رضاشاه تغییر کرد. با کودتای رضاخان عمر حکومت قاجاریه به پایان می‌رسد و رویکرد استبدادی جدیدی با عنوان حکومت پهلوی با ویژگی‌های خاص خود آغاز شد (دادگر، ۱۳۸۲، ۱۳-۱۴). که هرچند تفاوت‌های شکلی و ماهوی زیادی با دوره پیشین داشت، اما با تکیه بر

اما رضاشاه با ناکافی دانستن این قوانین درصدد الغای آنان برآمد و با وضع مقررات جدید در مجلس و سپس عملی کردن آنان، افسار امور اقتصادی را به دست گرفت و تفکرات اقتدارگرایی را بر جامعه حاکم نمود. همچنان که مرور حوادث سال‌های پس از مشروطه در تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد اگر ابزارهای ساختار اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نتوانند در مقابل توسعه و مرکزیت‌یابی قدرت، منع عملی ایجاد کنند، اولاً تمرکز قدرت را اجتناب‌ناپذیر می‌نماید و ثانیاً، این تمرکز، فسادآور و تباہ‌کننده خواهد بود (رضاقلی، ۱۳۷۸، ۴۱).

دولت رضاشاه برای تأمین بودجه لازم برای استقرار دیوان سالاری مورد نظرش روی دو منبع دیگر حساب می‌کرد؛ کمک‌های خارجی (مخصوصاً از قدرت نوظهور آمریکا) و حق‌الامتياز نفت (آهنگران، ۱۳۸۱، ۵۸). این دو منبع در کنار تأسیس گمرک و حق بهره‌مندی دولت از منابع وارداتی در کنار اقلام صادراتی بخش مهمی از سیطره اقتدارگرایی دولت در بخش‌های اقتصادی بود که تا حدود زیادی به تقویت گرایش میلیتاریستی نیز یاری می‌رسانید. با این حال، در تبیین گرایش دولت به تمرکزگرایی شدید، به نقش "نفت" باید اشاره کرد، نفت منبع مالی رو به افزایشی به حساب می‌آمد که بدون هیچ نظارتی در اختیار دولت بود. این درآمد مستقل واهمه دولت را از تأسیس نظام نوین تقسیمات کشوری و نگرانی درباره پیامدهای بلافاصله آن، یعنی افزایش بودجه عمومی و تضعیف جامعه مدنی و کاهش مشارکت مدنی را کاهش می‌داد.

اقتدارگرایی و برجسته کردن نقش ارتش، سهم قابل توجهی در گرایش به اقتدارگرایی و اندیشه میلیتاریستی ایفا نمود.

بدین ترتیب با قدرت گرفتن رضاشاه دوره جدیدی شکل گرفت که تنها هدف آن ترویج اندیشه ناسیونالیستی و متمرکز ساختن امور اقتصادی در دست دولت مرکزی بوده است. این رویکرد در زمینه اجتماعی و سیاسی نیز با سرکوب افراد و گروه‌های مخالف نیز دنبال می‌شد. به عبارتی دیگر، در این دوره کسب قدرت از طریق این باندها و اعمال نفوذ سیاسی، شرط مهمی برای ثروتمند شدن و رانت‌جویی بود. این باندها از کانال‌های مختلف در اراده و تصمیمات شاه تأثیر می‌گذاشتند و شاه نیز به عنوان «حامی» با دادن امتیازات، رانت‌ها و تسهیلات حکومتی به باندهای یاد شده به عنوان «پیرو» حکومت خود را تثبیت ساخت. (سردارنیا، ۱۳۸۹، ۴۳). به دلیل سلطه اقتدارگرایی رضاشاه، نخبگان به جای انتقاد سازنده کردن از حکومت و سیاست، عقلایی کردن سیاست و با بر پا کردن نهادهای مردمی به تملق‌گویان و بله قربان‌گویان مبدل شدند این موضوع با تأثیر از ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ایران شکل گرفت که شامل تقدیرگرایی، استبداد‌پذیری، تسلیم‌پذیری، ترس شدید، حس بی‌اعتمادی به قدرت و دیگران، نبود سنت اجماع و وفاق، محافظه کاری شخصی و غیره بود، در واقع این عناصر در فرهنگ سیاسی ایران به پیدایش استبداد و اقتدارگرایی رضاشاه و تملق‌گویی نخبگان و روشنفکران کمک کرد.

اقتدارگرایی رضاشاه، با اختناق شدیدی که بر جامعه حاکم کرد در داخل توده مردم ترس از حکومت و رضاشاه را شهرت بخشید به طوری که با شنیدن نام رضاشاه، به خود می‌لرزیدند با شدت گرفتن استبداد حکومت، بی‌اعتنایی سیاسی مردم بیشتر شد و نهادهای مردمی جامعه مدنی در مرحله پیدایش آن سرکوب شدند، ناکامی انقلاب مشروطه باعث تکرار چرخه سیاسی استبداد - هرج و مرج شد و این ناکامی به پیدایش قدرت طلبی رضاشاه انجامید و رضاشاه با رسیدن به سلطنت جامعه زورسالار ایران را زورسالارتر کرد و نهادهای جامعه مدنی به سبب ناکامی انقلاب مشروطه و ظهور استبداد رضاخان و بویژه خودکامگی او از سال ۱۳۱۲ به بعد سرکوب شدند، او دولت مدرنی ایجاد کرد ولی محتوای آن سنتی و اقتدارگرا بود و جامعه بدون نهادهای سیاسی و دموکراتیک بود و نهاد رسمی مجلس تبدیل به دستگاه مهرزنی و تصمیمات رضاشاه شد و هیچ قدرت واقعی در تصمیم‌گیری‌های حکومتی نداشت (ایوانف، ۱۳۵۶، ۷۵).

به عقیده هانتینگتون، نظام سیاسی سنتی برای آن که از عهده نوسازی با موفقیت برآید. نخست باید سیاستی را در پیش گیرد تا بر پایه آن، اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را با اقدامات دولتی به پیش ببرد، اصلاحات به معنای دگرگون‌سازی ارزش‌های سنتی و الگوهای رفتاری، گسترش ارتباطات و آموزش، گسترش دامنه وفاداری خانواده‌ها، دهکده‌ها و قبیله‌ها به ملت، دنیوی ساختن زندگی عمومی، عقلانی کردن ساختارهای قدرت و اقتدار

۵-۲-۲. مشکلات اقتصادی و گرایش به

اقتدارگرایی

یکی دیگر از آثار وضعیت اقتصادی بر شکل‌گیری اندیشه میلیتاریستی و اقتدارگرایی در دوره رضاشاه، وضعیت نامطلوب اقتصادی و مشکلات فراوان این دوره است. شواهد نشان می‌دهد که تولیدات کشاورزی در دوره قبل از رضاشاه بسیار ناچیز بود و اغلب جامعه ایران مخصوصاً در مناطق روستایی و دورافتاده در فقر به سر می‌بردند. به عنوان مثال گفته می‌شود که در بحبوحه سال ۱۲۹۹ ش، تولید ابریشم در ایران تا ۹۰ درصد کاهش یافته بود (میلسپو، ۱۳۵۶، ۲۲۳). به همین دلیل مشکلات و مسائل اقتصادی باعث سقوط رژیم قاجار و زمینه‌سازی برای سربرآوردن حکومت رضاشاه شد. وی نیز با حذف رقبا از صحنه سیاست، و به واسطه قوه قهریه، توانست نظم و امنیت را به جامعه برگرداند و مشروعیتی برای خود دست و پا کند (یزدانی و شجاعی دیوکلائی، ۱۳۸۶، ۱۸۸). با این حال، مشکل از هم گسیختگی در دوره قبل از رضاشاه به وی کمک کرد تا ابزارها و منابع اقتصادی بهم ریخته را در راستای تمرکزگرایی و حاکمیت فردی خویش به کار گیرد و برنامه مدونی برای توسعه کمی و کیفی ارتش به کار ببرد و در یک کلام حاکمیت میلیتاریستی را بر جامعه مسلط سازد. سیطره او بر ارکان اقتصادی کشور به وی کمک کرد تا بتواند منابع مالی آشکار و پنهان کشور را در راه توسعه نظامی کشور و گسترش نیروهای نظامی استفاده نماید (یزدانی و شجاعی دیوکلائی، ۱۳۸۶، ۱۵۴). بنابراین ساختارهای اقتصادی

و پایه‌گذاری سازمان‌های کارکردی است. دومین شرط برای دولت آنست که توانایی آن را داشته باشد تا نیروهای جدید اجتماعی را که زاده نوسازی هستند به شایستگی به درون نظام جذب کند و آگاهی اجتماعی نوینی را که پیامد نوسازی است بوجود آورد (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳، ۱۵۲). به عقیده هانتینگتون، در نیروهای سیاسی سنتی، ریشه‌ای استوار در جامعه سنتی دارند، دگرگونی یا نابودی این نیروهای سنتی تمرکز قدرت را در دست حاکم نوساز ضروری می‌کند تا باورها و رفتارهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگ سنتی را در جهت ایجاد دولت مدرن و نوسازی حکومت دگرگون سازد، تمرکز یا نوسازی قدرت در دست حاکم برای درهم شکستن کانون‌های قدرت محلی، مذهبی و قومی با تمرکز قدرت در نهادهای سیاسی ملی همراه است. از این جهت حاکمیت اقتدارگرایانه و میلیتاریستی در دوره پهلوی اول در راستای در هم شکستن اقتدار سنتی و حرکت به سمت مدرنیته بود که همواره از سوی روشنفکران و نخبگان سیاسی نیز به عنوان راه‌حل جامعه مطرح می‌شد. همچنان که برای بر انداختن نهادهای سنتی ریشه‌دار، غالباً به وارد کردن نیروهای اجتماعی تازه به صحنه سیاست نیاز است جذب گروه‌های تازه به دورن نظام سیاسی به معنای گسترش دامنه قدرت نظام سیاسی در امر نوسازی است.

پراکنده باعث قدرت گرفتن نظامیان و در رأس آنان رضاشاه شده بود و نهادهای نظامی - اقتصادی توانند باعث تقویت و تداوم اندیشه میلیتاریستی و اقتدارگرایی در این دوره شوند. با توجه به اینکه ساختارهای اقتصادی قدیمی از بین رفته و ساختارهای جدید نیز توسط دولت مرکزی پدید آمده بودند، ادامه یافتن این نهادها نیز وابسته به تسلط دولت بر این نهادها بود. بدین ترتیب آنها نتوانستند از درجه خودکفایی و استقلال بیشتری برخوردار شوند و در نتیجه به دولت وابسته بودند (سنائی، ۱۳۹۶، ۱۳۵).

علاوه بر این، متمرکز شدن دولت و تقویت اقتدارگرایی و اندیشه میلیتاریستی نیازمند آموزش‌های لازم از جمله تربیت نیروی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برای افراد جامعه و از جمله نخبگان سیاسی است. بنابراین در راه دستیابی به این هدف، هرگونه موانع ایدئولوژیکی و مذهبی که وجود داشت، یا می‌بایست خود را با اندیشه رضاشاه مطابقت دهند و یا اینکه از صحنه سیاست و اجتماع کنار بروند. بنابراین برداشت رضاشاه از مدرنیته این بود که بتواند به تمرکزگرایی و رشد اندیشه میلیتاریستی کمک نماید و سایر جنبه‌های مدرنیته را نیز در نظر نمی‌گرفت. اصولی که می‌توانست شامل آزادی، دموکراسی، جامعه مدنی و آزادی اطلاعات باشد. خواست رضاشاه به طور مشخص در این دوره، پرورش روحیه شاه‌پرستی و اطاعت‌پذیری افراد از وی بوده است که ارتباط چندانی با آموزش مدرن و اهداف آن نداشت (ایروانی، ۱۳۹۳، ۹۳).

با توجه به اهمیت مسأله حامی‌پروری در عصر رضاشاه که به عنوان پشتوانه اجتماعی اندیشه اقتدارگرایی و میلیتاریستی وی شناخته می‌شدند، موتور محرکه جامعه نیز وجود تحولات نوینی در عرصه تکوین اقتدار نوین در جامعه ایرانی بوده است. به همین ایجاد نظام سراسری کنترل، سازماندهی بخش‌های مختلف جامعه و جلوگیری از پراکندگی، ایجاد ارتش مدرن سراسری، ایجاد نظام قضایی و برقراری خدمت نظام وظیفه عمومی، ترویج ملی‌گرایی و اقدامات متعدد در راستای ملت‌سازی بخش‌های مهمی از اقدامات رضاشاه در این دوره به شمار می‌روند (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۱۸۵). در این دوره نیز امتیازات متعددی به نهادها و افراد نظامی اعطا شده بود تا از این طریق بتوانند اندیشه اقتدارگرایی و میلیتاریستی را بر ساختارهای اقتصادی و اجتماعی نوپا حاکم نمایند. از جمله اینکه تشکیلات نظامی - مالی توسط نظامیان ارتشی و به فرماندهی بوذرجمهری اداره می‌شد که در آن زمان سرپرست کل املاک اختصاصی رضاشاه شناخته می‌شد (گرگانی، ۱۳۹۴، ۱۱). به علاوه اینکه فعالیت‌های اختصاصی نظامیان در عرصه‌های مختلف علاوه بر اینکه عواید اقتصادی برای آنان و نهادهای وابسته به سلطنت رضاشاه داشته بود، باعث حمایت از اقتدارگرایی و اندیشه میلیتاریستی می‌شد. نظامیان متنفع نیز از این حربه به عنوان ابزاری برای سرکوب مردم و بیگاری از آنان به کار می‌گرفتند. دایره فعالیت نیروهای نظامی در عرصه اقتصادی دوره رضاشاه محدودیتی نداشت و غالباً سیاست و اقتصاد و اندیشه

۵-۲-۳. رانت‌بازی و گرایش به اقتدارگرایی

درآمدهای طبیعی در یک نگاه کلی باعث استقلال دولت از ملت و بی‌توجهی آنان به خواسته‌های مردم جامعه می‌شود. همچنین وجود منابع طبیعی نظیر نفت در ایران، دولت‌های رانتیر را قادر می‌سازد تا از طریق پایین نگه داشتن مالیات، تأمین منابع برای حامی‌پروری، ممانعت از شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی و سیاسی مستقل از نظر اقتصادی و نیز با سرمایه‌گذاری در ابزار سرکوب، فشارهای مردم سالارانه و آزادی‌خواه را دفع کنند. بدین ترتیب با اینکه در نگاه اولیه و ظاهرینانه، داشتن مقادیر هنگفت درآمدهای ارزی حاصل از صادرات نفت، یک نعمت خدادادی برای رفع موانع توسعه‌یافتگی و صنعتی شدن (کمبود سرمایه) در نظر گرفته می‌شود، اما تجربه سی سال گذشته کشورهای نفت‌خیز و سایر کشورهای دارای منابع طبیعی نشان می‌دهد که بیماری هلندی از دو نوع اقتصادی (رشد کمتر) و سیاسی (مردم‌سالاری کمتر) همچون آواری بر سر این گروه از کشورها فرو می‌ریزد (عسکری، ۱۳۸۹، ۱۹۰). شواهد نشان می‌دهد که دولت پهلوی اول نیز هر چند به طور کمتر، اما نمونه یک دولت رانتیر بوده است.

البته ظرفیت بوروکراسی هر کشور می‌تواند در کنترل این‌گونه منافع مؤثر باشد. با این وجود، به میزانی که کیسه دولت از این‌گونه منابع متورم باشد، نشت از این منابع به انواع و اقسام گروه‌های ذی‌نفع نیز کمتر به چشم می‌آید و می‌تواند وسیع‌تر شود. انتقال و توزیع این‌گونه رانت‌ها میان گروه‌های مختلف ذی‌نفع، علاوه بر اینکه ارزش اجتماعی

میلیتاریستی به هم پیوند خورده بود. امری که حاصل آن تقویت و بازتولید اندیشه اقتدارگرایی بود که در فکر و عمل رضاشاه نیز نمود یافته بود. ساختارهای اقتصادی دوره رضاشاه از جهت دیگری نیز به دکترین دولت - ملت‌سازی پیوند خورده بودند و این پیوند به نوبه خود زمینه‌ساز این مسأله شد که اقتدارگرایی و مرکزگرایی در کشور شکل بگیرد و از تفرق و چندپارگی نیز پرهیز شود. بنابراین عرصه اداره امور اقتصادی از جمله درآمدهای دولت، صادرات و واردات گمرکی نیز در اختیار دولت مرکزی قرار گرفت. بدین ترتیب در این دوره، اندیشه‌های ناسیونالیستی شاه که در دوره مشروطه تقویت و تدوین شده بود، شکلی عملی به خود گرفت (صادقی، ۱۳۸۴، ۴۲).

ساختارهای اقتصادی جدید به نوبه خود نیازمند تمرکزگرایی، افزایش نقش‌آفرینی دولت در عرصه‌های مختلف، گسترش دستگاه بوروکراسی دولت و همچنین نوسازی در زمینه‌های اداری کشور را به دنبال داشت که آرمان همه آنها تسلط دولت بر اقتصاد کشور و تلاش برای ساختن ایران نوین بر پایه اقتدارگرایی و اندیشه میلیتاریستی بوده است. همچنان که تأسیس نهادهای نظامی نیز در راستای همین مسأله دنبال می‌شد. آموزه‌های ناسیونالیستی شاکله این نظام سیاسی جدید بود که بیش از پیش نظامیان و از جمله ارتش را به عنوان کارگزار و پیش‌برنده امور می‌شناخت.

سمت نابودی می‌رود، دولت نسبت به مردم از قدرت بیشتری برخوردار می‌شود و زمینه‌های لازم برای سرکوب خواسته‌های مردم را فراهم می‌آورد (عسکری، ۱۳۸۹، ۱۵۹). علاوه بر این، دولت رضاشاه برای تداوم اقتدارگرایی و سلطنت خود نیازمند بهره‌گیری از منابع اقتصادی و تسلط بر آنان بود. به همین دلیل در مسائل مختلف اقتصادی، افسار را در دست داشته و با انحصارات دولتی در بخش‌های مختلف صنعت و گمرک، عواید زیادی نصیب خود می‌نمود که در نهایت در راستای تقویت ارتش و گرایش‌های میلیتاریستی مصرف می‌نمود. به طور مشخص، دولت در این دوره به رباخواری و فعالیت‌های غیرمولد روی آورد و تجهیز منابع و انباشت سرمایه برای گسترش درآمدهای خود را فراهم نموده بود (امینی و ابولحسن شیرازی، ۱۳۸۵، ۲۸۳).

۶. نتیجه‌گیری

ویژگی‌هایی دولت رضاشاه بر روی سیاست‌های آن تأثیر داشته و آنها را شکل می‌داد از جمله، سیاست‌های اقتصادی دولت رضاشاه، که مستقلاً اتخاذ و اجرا شدند و اصولاً در جهت منفعت شخصی دولت در به دست آوردن اقتدار، استبداد و استقلال و مشروعیت و ثروت بود. علل اقتصادی یکی از عوامل مهم گرایش و سوق داده شدن رضاشاه به اقتدارگرایی و نخبه‌پروری بود، استقلال‌ی که بعثت وجود درآمدهای نفتی بوجود آمد باعث شد که رضاشاه به عنوان عمده‌ترین بازیگر در اقتصاد کشور درآید، دولت رضاشاه، به صورت گسترده بوسیله

ایجاد نمی‌کند، اثر اقتصادی - اجتماعی مهم‌تری نیز می‌تواند داشته باشد (ملکی، ۱۳۹۰، ۵۱). به نظر می‌رسد دولت رانتیر در ایران معاصر چنین وضعیتی را پدید آورده است. همچنان که با استقلال دولت از مردم و گروه‌های اجتماعی، رضاشاه نیز با بی‌توجهی به خواسته‌های واقعی مردم، تنها درصدد پیشبرد اهداف ناسیونالیستی از طریق کاریست شیوه اقتدارگرایی و میلیتاریستی بوده است.

به نظر برخی از متفکران ساختار رانتی که با کشف و فروش منابع نفتی در ایران آغاز شده است، تاکنون نیز ادامه دارد. ضعف جامعه مدنی در جامعه ایرانی، نبود نظام مالیات‌گیری سخت‌گیرانه و متکی بودن دولت بر درآمدهای نفتی از جمله شواهدی است که نشان می‌دهد اقتصاد ایرانی دارای یک اقتصاد رانتی می‌باشد. استدلال این است که گسترش جامعه مدنی باعث توسعه و پیشرفت در هر جامعه‌ای می‌شود، اما اقتصاد رانتی ناشی از نفت، توانایی شکل‌گیری و ظهور جامعه مدنی را ندارد. به این دلیل که اقتصاد رانتی - نفتی اساساً در اختیار حکومت مرکزی است. بر خلاف دولت‌های پیشرفته که مجبور به اخذ مالیات از جامعه و صنایع داخلی هستند، دولت رانتیر به علت بهره‌گیری از درآمدهای ناشی از رانت، توجهی به خواسته واقعی مردم ندارد و حتی نیازی به اخذ مالیات نمی‌بیند. این رویه در عصر رضاشاه یکی از عوامل گرایش به اقتدارگرایی بوده است. با حاکمیت چنین روندی، افزون بر آنکه توانمندی توزیع عادلانه ثروت و قدرت در جامعه به تدریج به

رانت نفتی در برنامه‌های توسعه، تنظیم عمومی اقتصاد و سرمایه‌گذاری‌های مستقیم در اقتصاد ایران دخالت می‌کرد و باعث شکل‌گیری رویه اقتدارگرایی و میلیتاریستی در کشور شده بود. در همین راستا، دولت رضاشاه دارای قدرت انحصاری در تنظیم اقتصاد بود، به شکل وسیعی در فرایند تولید از طریق بنگاه‌های عمومی مشارکت داشت، بنگاه‌های خصوصی را از طریق مشارکت در سهم آنها توسط خاندان شاه و دربار تحت کنترل داشت و بالاخره در تخصیص منابع و رانت‌های نفتی به شکل آزادانه عمل می‌کرد این مداخلات اقتصادی گسترده باعث شد تا دولت رضاشاه به نیروی اصلی در پیشرفت اقتصاد کشور درآید و ابزار سرکوب و قوه قهریه نیز به عنوان پشتوانه اقتدارگرایی و اندیشه میلیتاریستی به شمار می‌رفتند.

۷. تقدیر و تشکر

از تمامی کسانی که در نگارش مقاله حاضر مشارکت داشته و با راهنمایی خود باعث غنای محتوایی و بهبود شکلی متن شده‌اند، تشکر می‌کنم.

۸. سهم نویسندگان

انجام پژوهش حاضر محصول تلاش نویسندگان اثر بوده و دارای اصالت پژوهشی است.

۹. تضاد منافع

در نگارش مقاله حاضر تضاد منافی وجود ندارد.

منابع

- رضاقلی، علی، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.
- زونیس، ماروین، روانشناسی نخبگان سیاسی ایران، ترجمه سلیمان امین‌زاده، زهرا لبادی، پرویز صالحی، تهران، نشر چاپبخش، ۱۳۸۷.
- سردارنیا، خلیل الله، «جامعه مدنی اخلاق و حقوق بشر بنیاد و حکمرانی خوب»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره دویست و هشتاد و دو، بهمن و اسفند ۱۳۸۹.
- سنائی، وحید، دولت مطلقه نظامیان و سیاست در ایران، تهران، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۹۶.
- صادقی، فاطمه، جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران (دوره پهلوی اول)، تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۴.
- طباطبایی فر، محسن، نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه، دوره صفویه و قاجاریه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴.
- عسکری، محسن، «تأثیر درآمدهای نفتی بر ایجاد دولت رانتیر و دموکراسی»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره سیزدهم، زمستان ۱۳۸۹.
- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلسله پهلوی، تهران، نشر اطلاعات، ۱۳۷۲.
- گرگانی، سپهر، تاریخ املاک اختصاصی رضاشاه در گرگان، تهران، پردیس دانش، ۱۳۹۴.
- لمبتون، آ.ک.اس. ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، تهران، نشر جاودان خرد، ۱۳۷۵.
- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۹.
- آهنگران، محمدرسول، اصلاحات اقتصادی رضاخان و تأثیر عوامل خارجی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- امینی، علیرضا، ابولحسن شیرازی، حبیب الله، تحولات سیاسی و اجتماعی ایران از دوره قاجاریه تا رضاشاه، تهران، قومس، ۱۳۸۵.
- ایروانی، شهین، «مقدمه‌ای بر تبیین ماهیت نظام آموزش و پرورش ایران از آغاز دوره مدرن‌سازی تا امروز»، پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت، شماره یکم، ۱۳۹۳.
- ایوانف، میخائیل سرگیویچ، تاریخ نوین ایران، ترجمه هوشنگ تیزابی، حزب توده، بی‌جا، ۱۳۵۶.
- باتامور، تام، نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، تألیف تی‌بی با تامور، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
- بدیع، برتران، بیرن بوم، پیر، جامعه‌شناسی دولت، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، نشر باز، ۱۳۸۷.
- خلیلی‌خو، محمدرضا، توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۳.
- دادگر، حسن، «فساد مالی در تاریخ معاصر ایران»، نشریه زمانه؛ ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر، شماره نهم، خرداد ۱۳۸۲.

- مدیرشانه‌چی، محسن، فرهنگ احزاب و جمعیت‌های سیاسی، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۷۹.

- ملکی، علی، «گذار از اقتصاد نفتی به اقتصاد دانش بنیان و تحلیل نقش سیاست‌های علم، فناوری و صنعت؛ مشخصات اقتصاد نفتی»، فصلنامه سیاست علم و فناوری، شماره یکم، بهار ۱۳۹۰.

- میل‌سپو، آرتور، سی، مأموریت آمریکایی‌ها در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، اداره آرشیو اسناد و موزه دفتر رئیس جمهور، ۱۳۵۶.

- همایون کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲.

- یزدانی، سهراب، شجاعی دیو کلائی، سید حسن، «تأثیر تمرکزگرایی بر اقتصاد سیاسی عصر پهلوی اول»، مجله تاریخ ایران، شماره پنجم، ۱۳۸۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



The role of economic structures in the tendency towards authoritarianism and militaristic thought in the period of Reza Shah

Javad Moghimi^{1*}

1. Assistant Professor, Department of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Article Type: Original Research

Pages: 61-76

Article history:

Received: 17 Jan 2020

Edition: 21 Feb 2021

Accepted: 26 Apr 2021

Published online: 22 Jun 2021

Keywords:

Economic Structure,
Authoritarianism, Militarism

Corresponding Author:

Javad Moghimi

Address:

Department of Political Science,
Central Tehran Branch, Islamic
Azad University, Tehran, Iran.

Orchid Code:

0000-0003-4261-5284

Tel:

09124092201

Email:

Javadmoghimi6320@gmail.com

ABSTRACT

Background and Aim: Economic structures are among the factors influencing the formation of the political system and the way in which a political system is formed and sustained. Therefore, economic structures may lead to the formation of authoritarian ideas and militaristic tendencies in developing societies, including Iranian society. The present study has dealt with this issue in the first Pahlavi period.

Materials and Methods: This research is of theoretical type. The research method is descriptive-analytical and the method of data collection is library and has been done by referring to documents, books and articles.

Ethical considerations: In the various stages of writing this article, while respecting the originality of the texts, the principles of honesty and trustworthiness have also been observed.

Results: Disturbed economic conditions, lack of central economic system, lack of proper financial system to generate government revenue and spending on public affairs are among the reasons that led to the emergence of Reza Shah in the post-Qajar era. Also, the support of intellectuals and political elites for a powerful king has been one of the factors in the emergence and continuation of Reza Shah's rule.

Conclusion: Several conditions affected the continuity of militaristic and authoritarian thought in Reza Shah's time, including rent structure, the existence of a new landlord-based system based on the rise of the military and a circle close to Reza Shah, huge central government revenues from taxes, customs and oil, including There were factors that led to the independence of the Pahlavi government from the people and the tendency towards authoritarianism and militaristic thought.